

سخنی در باب چپ رادیکال

بهروز کریمی زاده

شهریور 1385

<http://barricade.blogfa.com/post-3.aspx>

بی‌مایگی اظهاراتی که از جانب عده‌ای در باب سوسیالیسم و مارکسیسم در قالب‌هایی نظیر معرفی نظریه پردازان مارکسیست صورت می‌گیرد و پرگویی‌هایی پرطمطراق و توخالی در باب مقایسه تطبیقی محتوای نظری نیروهای چپ‌گرا در دهه‌های چهل و پنجاه و نیروهای کنونی چپ، ضرورت ارائه مطالبی را در جهت معرفی و توضیح گرایش‌های چپ‌عیان می‌سازد. این مطلب کوتاه نیز گامی در جهت پاسخ به همین نیاز است.

عده‌ای نسبت به دموکرات بودن نیروهای چپ کنونی اظهار تردید می‌کنند، در حالی که در تمام سطوح جامعه و به خصوص در دانشگاه‌ها، نیروهای چپ رادیکال در صف مقدم دفاع از مطالبات دموکراتیک و حقوق صنفی و مدنی قرار دارند. در این مقاله به صورت اجمالی در جهت تنویر افکار عمومی نسبت به ماهیت نیروهای چپ رادیکال (در مقابل سمپاشی‌هایی از نوع بالا) خواهیم کوشید. سعی ما بر این است که توضیحات خود را با ادبیاتی شفاف ارائه دهیم تا پیام خود را به صورت واضح و روشن به مخاطبان خود منتقل کنیم.

جنبش چپ، جنبش نقد دائم شرایط موجود و نفي مداوم سرمایه‌داری از منظر طبقه کارگر به قصد ایجاد تحولات بنیادین در اساس جامعه (از جمله روابط مالکیت) است. ابتدا باید چهارچوب نظری خاصی را که منجر به ارائه چنین تعریفی از جنبش چپ می‌گردد، به طور خلاصه بیان کنیم.

تحلیل طبقاتی جامعه با روشی ماتریالیستی، دیالکتیکی و تاریخی در مرکز ثقل این دیدگاه قرار دارد. از این منظر جامعه چون کلیتی یکدست و یکپارچه حاصل از گرد هم آمدن افراد منفرد در نظر گرفته نمی‌شود و دولت به عنوان نهادی خنثی که کارش صیانت از حقوق افراد و قضاوت و مداخله در موارد اختلافی است، شناخته نمی‌شود.

در این دیدگاه طبقات اجتماعی به عنوان یک میانجی مهم و عمده میان فرد و جامعه ظاهر می‌گردند که در تعیین هویت و ساختار درونی هر یک از این دو مفهوم نقش محوری دارند. روابط ما بین طبقات اجتماعی حاصل از شیوه تولید و معیشت انسان‌ها در هر

دوره تاریخی از طریق ایدئولوژی‌ها و نیروهای نظامی و قهر آمیز توجیه و تثبیت می‌گردند. در طول تاریخ بشری طبقات حاکمه دولت را به عنوان ارگان سرکوب و پاسدار منافع خود شکل داده‌اند و طبقات تحت استثمار نیز به شیوه‌های مختلفی از رفرم گرفته تا آشوب، قیام و انقلاب در مقابل طبقات حاکم بر می‌خیزند و اینگونه است که تاریخ جوامع، تا کنون تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است.

در این میان جنبش چپ نه به عنوان فرقه‌ای ایدئولوژیک متشکل از مصلحین اجتماعی بلکه به عنوان جنبشی برآمده و معطوف به یکی از طبقات حاضر در جدال یعنی طبقه کارگر است. تئوری این جنبش سوسیالیسم انقلابی (یا مارکسیسم) تئوری نقد مناسبات سرمایه‌داری از منظر طبقه کارگر می‌باشد و هدف آن پیروزی طبقه کارگر در منازعه طبقاتی و تسخیر قدرت سیاسی توسط این طبقه است و در نهایت انحلال طبقات و از میان رفتن دولت است.

تا همین جا زمینه بحث بسیار گسترده است. نظریات متعددی وجود دارند که در برابر تحلیل طبقاتی فوق موضع می‌گیرند یا صحت جهانی آن را به زیر سوال می‌برند. این مجادلات محتوای هزاران صفحه بحث نظری بین متفکران چپ‌گرا و راست‌گرا را تشکیل می‌دهد که خواننده علاقه‌مند می‌تواند به این متون مراجعه نماید.

اما باید افرادی را که با فخر فروشی و به سیاق صفحات روزنامه شرق قصد دارند دیدگاه‌های نظریه پردازان خاصی را به عنوان تنها نظریات جا افتاده و قابل قبول چپ‌گرایان به جامعه قالب کنند! از این امر مطلع نمود که از زمان انتشار مانیفست کمونیست در سال 1848 تا کنون مباحث بسیاری توسط بزرگان نظری و سیاسی جنبش چپ چون انگلس، لنین، لوکاچ، گرامشی، لوکزامبورگ و تروتسکی و... طرح گردیده است که در این میان نظریات جزم اندیشان و جبر‌گرایانی چون کائوتسکی صفحات اندکی از این ادبیات پر بار را اشغال می‌نماید. هر چند پناه بردن مریدان پوپر و هایک به چنین چهره‌هایی در مقابل چپ رادیکال مایه مزاح و انبساط خاطر را فراهم نموده است.

اما در این وانفسا که جانین سابق نقش آزادیخواهان را بازی می‌کنند، شاهزاده پهلوی طرفدار دموکراسی می‌شود و یکی از عناصر مشکوک زندان اوین به کمک رادیو "صدای آمریکا" به رهبری جنبش دانشجویی ارتقا می‌یابد. باید اندکی بیشتر پیرامون خصوصیات سیاسی چپ رادیکال بحث نمود.

در دیدگاه چپ رادیکال، ایران به عنوان جزئی از نظام جهانی سرمایه (حال یاغی یا مطیع!) مورد تحلیل واقع می‌شود. لذا مبارزه طبقاتی به صورت جدالی مشخص میان ارکان سرمایه (اعم از داخلی یا خارجی)، حاکمیت و طبقه کارگر در بطن جامعه جریان دارد.

شرایط ایران مطالبات دموکراتیک و آزادیخواهانه ای چون "آزادی بیان" ، "آزادی تشکل" و را در چهارچوب پلاتفرم خاص طبقه کارگر و چپ رادیکال (که چیزی جز پیگیری مستمر جهت تحقق سوسیالیسم نیست) برجسته نموده است. البته شیوه برخورد چپ رادیکال با این مطالبات کاملاً متمایز با اپوزیسیون راست و شیوه بورژوازی می باشد که در کنار چگونگی پیوند این مطالبات دموکراتیک با مطالبات سوسیالیستی از منظر چپ رادیکال (در تمایز با دیگر نطه های چپ) خود جای بسط و بحث بسیار دارد.

چپ رادیکال تضاد میان "آزادی" و "برابری" را نمی پذیرد و دوگانگی میان این دو مفهوم و خواسته بنیادین انسانی را ناشی از محدودیت های مناسبات جامعه سرمایه داری می داند.

با این مقدمات چپ رادیکال معتقد است حاکمیت سرمایه داری در ایران اساساً با نوعی خودکامگی ملازم است. لذا بحث ابداً بر سر انتخاب یک دموکراسی بورژوازی یا یک حکومت استبدادی با شکل بندی ماقبل سرمایه داری نیست.

طبقه سرمایه دار در ایران همواره با حکومت های خودکامه سازش کرده و هیچ گاه نیروی سیاسی مستقلی را شکل نداده است که نبرد با خودکامگی را تا انتها پیش ببرد. ریشه این مسئله را می توان در این واقعیت جستجو کرد که دموکراسی حقیقی در ایران به سرعت مناسبات اقتصادی سرمایه داری را نفی می کند و منافع عینی توده های وسیعی از مردم به صورت بارزی با مناسبات اقتصادی مزبور بیگانه است.

لذا طبقه سرمایه دار همواره به قدرت خودکامه ای نیازمند است تا مناسبات اجتماعی و اقتصادی سرمایه داری را به جامعه تحمیل کند. البته باید در نظر داشت که که دربارہ مسئله دموکراسی به صورت عام نیز چپ رادیکال کاملاً متفاوت می اندیشد. برای چپ رادیکال دموکراسی بورژوازی نه یک هدف و نه یک ایده آل ذهنی بلکه مفهومی است که در هر دوره معانی و تعبیری دارد و با توجه به معنای مشخص آن در دوره ای که به کار برده می شود ، دربارہ آن موضع گیری می شود.

"دموکراسی" در چهارچوب ادبیات لیبرالی حاکم بر جهان، آن شکل بندی سیاسی را مد نظر دارد که حکومت جهان شمول سرمایه را تضمین نماید. به این ترتیب "دموکراسی" از یک مدل پیشنهادی برای پاسخگویی به خواست های عمومی همچون حکومت "نژاد برتر" به یک غایت نهایی ارتقا می یابد. برای حصول این غایت هرگونه جنگ افروزی، تهاجم یا تجاوز نظامی مجاز شمرده می شود. حتی اگر لازم باشد می توان ریختن بمب های فسفوری و خوشه ای را بر سر مردم فلوجه توجیه نمود!

در ادامه همین منطق است که از نظر برخی از دموکراسی خواهان ایرانی وصول به "دموکراسی" از هر طریقی (جنگ، تحریم یا جنگ های قومی و...) مورد حمایت است. خارج از این نکته که چنین روش هایی منجر به آمدن دموکراسی مورد ادعایی خود آقایان

هم نخواهد شد این مسئله نشان دهنده نوعی اندیشه غایت محور در ذهن لیبرالیسم حاکم بر جهان امروز است که در آن هدف وسیله را توجیه می‌کند. (به عبارتی دیگر این طرز تفکر نزدیکی بسیاری با یک دیدگاه فاشیستی دارد)

چپ رادیکال استقرار یک حکومت دموکراتیک را بسیار مطلوب ارزیابی می‌کند و این خواست را با سیاست خاص طبقاتی خود، تنها از طریق رشد و ارتقای جنبش‌های اجتماعی و جهت‌گیری خاص آن‌ها ممکن می‌داند.

طرق پیشنهادی دیگری چون زمینه‌چینی برای وقوع انقلاب رنگی، تحریم و... مورد پذیرش چپ رادیکال نیست. این مسئله نافی دموکرات بودن چپ رادیکال و تعهد آن به آرمان‌های آزادی خواهانه نیست، بلکه نشانگر راهبرد متفاوت این جنبش از اپوزیسیون لیبرال و راست‌گرای ایران است.

نمونه‌ای از شیوه برخورد چپ رادیکال با مسائل روزمره سیاسی می‌تواند قضیه را روشن‌تر کند. تجمع در حمایت از حقوق دکتر ناصر زرافشان، اکبر گنجی، مهندس موسوی یا هر زندانی سیاسی دیگر، عملی است که در آن هر نیروی دموکراتیک اصیلی از جمله چپ رادیکال شرکت می‌نماید. در همین حال عدم حمایت از تجمع هواداران آقای گنجی در مقابل دفتر سازمان ملل در نیویورک و نقد این گونه حرکات از سوی چپ رادیکال نشان دهنده تفاوت‌هایی بنیادین در نگاه به سیاست، ارزیابی شرایط ایران و چگونگی عمل برای رسیدن به نتایج مطلوب است.

به طور خلاصه بگوییم که این یک شانتاژ سیاسی است که هر کس در ایران با مشی لیبرالی و شیوه‌های آمریکایی کنار نیاید، دموکرات نیست چپ رادیکال نه تنها در مقابل این شانتاژها عقب نخواهد نشست، بلکه مستقیماً بنیان‌های نظری بخش عمده‌ای از اپوزیسیون راست و لیبرال را به چالش خواهد کشید.

در مورد چپ رادیکال ناگفته‌ها بسیار است، اما ادامه بحث و چگونگی پیشبرد آن را به مقتضیات زمان واگذار می‌کنیم.

و در پایان تاکید می‌کنیم که چپ رادیکال در ایران با هدف پیشبرد سیاست مستقل طبقه کارگر، پیگیری خواست‌های ملازم آزادی خواهی و برابری طلبی را در دستور کار خود دارد و فارغ از انگ‌ها و آزارها راه خود را ادامه خواهد داد.